

درس تفسیر آیت الله جوادی

96/08/02

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: تفسیر آیات 5 تا 13 سوره الرحمن

﴿الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ﴾ (5) وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ ﴿6﴾ وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ ﴿7﴾ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ ﴿8﴾ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ ﴿9﴾ وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ ﴿10﴾ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ ﴿11﴾ وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالزَّيْتُونُ ﴿12﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿13﴾

تا حدودی اشاره شد که سوره مبارکه «الرحمن» به منزله شرح برخی از اصول جامع و کلی قرآن کریم است. آن اصل کلی که فرمود: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» [1] که ناظر به «کان تامه» است و آن اصل کلی که فرمود: «أَحْسَنُ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ» [2] که ناظر به «کان ناقصه» است تا حدودی دارند تبیین می‌کنند. این «أَحْسَنُ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ» گرچه به این معناست که هر چه را آفرید زیبا آفرید؛ اما این معنا هم از آن استفاده می‌شود که از این زیباتر ممکن نبود، طبق آن قیاس استثنایی؛ یعنی یک پشه، یک موجود دریایی، یک موجود هوایی را که خدا آفرید، از این بهتر دیگر ممکن نبود، زیرا اگر از این بهتر ممکن بود و این موجود نیازمند به آن بود، ذات اقدس الهی آن را نیافریده باشد، این مقدم؛ «لَکَانَ إِمَّا لِلْجَهْلِ أَوْ لِلْعَجْزِ أَوْ لِلْبَخْلِ»، این تالی؛ «والتَّالِي بِأَسْرِهِ مُسْتَحِيلٌ فَالْمَقْدَمُ مِثْلُهُ».

بنابراین هر چه را خدا آفرید، نه تنها زیبا آفرید، بلکه «أَحْسَنُ مَا يُمْكِنُ» است؛ یعنی این پشه از این بهتر دیگر ممکن نیست، پشه باید همین گونه باشد. این ماهی از این بهتر دیگر ممکن نیست، از این بهتر یک صنف دیگر است. این پرند از این بهتر دیگر ممکن نیست، اگر از این بهتر باشد یک صنف دیگر است. این «أَحْسَنُ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ» هم می‌تواند ناظر به این باشد که هر چیزی هر چه را لازم داشت به او داد: «أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ» [3] هم اینکه از این زیباتر ممکن نیست.

از طرفی ذات اقدس الهی خود را به عنوان «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» [4] معرفی کرده است. «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» اگر بخواهد کاری انجام بدهد «احسن المخلوقين» را می‌آفریند؛ منتها این احسن‌ها فرق می‌کنند. هر چیزی در شأن خودش «احسن ما یمكن» است؛ البته انسان کامل از همه اینها احسن است.

مطلب دیگر این است که برای ذات اقدس الهی اسمایی است که گفتند: «قُلَّةُ الْأَسْمَاءِ الْحُسْنَى». این حُسْنِی مؤنث احسن است؛ یعنی هم سُبُّوح است هم قُدُّوس. این «قُلَّةُ الْأَسْمَاءِ الْحُسْنَى» یعنی هر اسمی را که ذات اقدس الهی دارد، «أَحْسَنُ الْأَسْمَاءِ» است. این احسن دو پیام دارد: هم پیام سُبُّوح را، هم پیام قُدُّوس را. این «تَحْنُ تُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ تُقَدِّسُ لَكَ» که کار فرشته‌هاست یا تسبیح و تقدیسی که وظیفه ماست، این تکرار نیست. تسبیح، تنزیه حق است «عَنِ النِّقْصِ»، تقدیس، تنزیه حق است «عَنِ الْکَامِلِ». خدا منزله از آن است که کامل باشد، بلکه اکمل است. این تنزیه و تقدیس، تکرار نیست، سُبُّوح و قُدُّوس تکرار نیست؛ یکی تنزیه از نقص است «و هو التَّسْبِيحُ» و یکی تنزیه «عَنِ الْکَامِلِ» به تثبیت اکمل است «و هو التَّقْدِيسُ»؛ لذا «قُلَّةُ الْأَسْمَاءِ الْحُسْنَى» که این حُسْنِی مؤنث احسن است. خدا اسم حسن ندارد، خدا هر چه دارد احسن

است. اگر خدا که «أحسن الاسماء» را دارد، این «أحسن الاسماء» بخواهد مظهر داشته باشد، «أحسن المخلوقين» خلق می‌کند؛ منتها «أحسن ما يمكن»؛ در این مخلوق‌ها البته انسان کامل احسن خواهد بود.

اصل دیگری که در قرآن کریم هست به عنوان اصل جامع، این است که ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ [5] یک؛ «كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ»؛ دو؛ اینها جزء «جَوَامِعِ الْكَلَمِ» هستند، اصول کلی‌اند، کلیات قرآن‌اند که در آیات قرآن مخصوصاً در سوره مبارکه «الرحمن» این کلیات تشریح می‌شود؛ لذا فرمود شمس حسابی دارد، قمر حسابی دارد، آن گیاهانی که ریشه دارند، ولی ساقه ندارند مثل درخت نیستند، نجم، آنها حساب دارند، آنها که درخت هستند حساب دارند و آسمان حساب دارد، زمین حساب دارد.

اما اینکه فرمود: ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ﴾، این ناظر به جعل ترکیبی نیست که یعنی اول آسمان را خلق کرد، بعد آسمان را بالا برده باشد. بعد زمین را خلق کرده باشد زمین را آورده باشد پایین، بلکه برابر آیه سی سوره مبارکه «انبیاء» که ﴿أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا﴾؛ اول اینها یک ماده بسته بودند، بعد یکی را «خلقهُ مرفوعَةً»، می‌شود آسمان، یکی را «خلقها موضوعَةً»، می‌شود زمین، نه اینکه ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا﴾ اول آسمان را خلق کرد، بعد این را برد بالا. بعد زمین را خلق کرد آورده باشد پایین، بلکه «خلقها مرفوعَةً». «خلق الارض موضوعَةً» اول اینها بسته بودند رتق بودند، بعد اینها را باز کرد، در حال گشودن، یکی را بالا و دیگری را پایین، ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا﴾. این ﴿وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا﴾ در آیه ده، باید در کنار آن ذکر می‌شد؛ لکن برای اهمیت عدل که ﴿يَالْغَظْلُ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾ [6] مسئله میزان را ذکر فرمود. فرمود میزان ستون زندگی است، هر کسی هر کاری انجام می‌دهد، در برابر آن کار یک حق ثابتی دارد نه کمتر نه بیشتر، این ستون زندگی است؛ مثل اینکه دین ستونی دارد به نام نماز. این بارها به عرض شما رسید اگر در هیچ جای قرآن یا روایات به ما نگفتند نماز بخوان! برای اینکه نماز خواندنی نیست، چون ﴿الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ﴾ [7] ستون را نمی‌خوانند، ستون را اقامه می‌کنند. اگر - خدای ناکرده - یک جای قرآن گفته بود که «إِقْرُوا الصَّلَاةَ»، این کتاب دیگر یک کتاب حکیمانه نبود. دیگر نمی‌توانست بگوید ﴿وَالْقُرْآنُ الْحَكِيمُ﴾ [8] چون اگر این کتاب، کتاب حکیم است و اگر دین نماز را ستون می‌داند، ستون خواندنی نیست، ستون اقامه شدنی است؛ لذا هر جا سخن از نماز است، ﴿أَقِيمُوا﴾ [9] ﴿يُقِيمُوا﴾ [10] ﴿يُقِيمُونَ﴾ [11] یا آن جایی هم که دارد: ﴿يُصَلِّي﴾ [12] «صل» و مانند آن؛ یعنی ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ [13] نه اینکه «إِقْرُوا الصَّلَاةَ»، ستون را باید اقامه کرد.

فرمود میزان، ستون زندگی است، چون عدل است. این عدل را با گفتن و سفارش و نصیحت و موعظه نمی‌شود در جامعه احیا کرد. این ستون را باید اقامه کرد ﴿وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ﴾؛ منتها چهار تعبیر درباره این ستون گفته شده که سه تعبیرش سه معنای خاص خود را دارد، یکی به آن «أحد المعاني الثلاث» برمی‌گردد.

در مسئله میزان فرمود ما میزان را نهادیم، آن طوری که زمین را نهادیم؛ اما برای چند کار: یکی اینکه این میزان که محور عدل است، ما گفتیم: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ [14] اما عدل به هر حال میزانی می‌خواهد. در مسائل علمی میزان، کتاب و سنت است. در مسائل مالی و اقتصادی، میزان همین ترازو است. در قیامت یک میزان دیگری است که غیر از این میزان‌های علمی حصولی و مانند آن یا میزان مادی سنگ و ترازو است که آن در سوره مبارکه «اعراف» گذشت که ممکن است به آن اشاره بشود. فرمود میزان را شما باید اقامه کنید که دو تا کفه‌اش در محور عدل باشد، این اولین وظیفه است که این ترازو ناقص نباشد. این ترازو کفه‌ای دارد که وزن می‌گذارند کفه‌ای دارد که موزون را می‌گذارند.

«فها هنا امور ثلاثة: الميزان، الوزن، الموزون». سه بار که کلمه المیزان تکرار شد برای این سه اصل است: یکی خود این ابزار سنجش است، یکی کفه وزن است، یکی کفه موزون؛ لذا فرمود: «وَضَعَ الْمِيزَانَ». این وضعِ میزان یعنی ترازو را ذات اقدس الهی مشخص کرد. در سوره مبارکه «حدید» میزان را در برابر کتاب الهی قرار داد. آیه 25 سوره مبارکه «حدید»: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ» [15] این اختصاصی به یک دین ندارد، این جزء برنامه‌های نبوت عامه است. «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ». نه تنها مردم عادل باشند، عدل واجب است، ولی مشکل جامعه را عدل حل نمی‌کند، مشکل جامعه را قیام به عدل حل می‌کند؛ یعنی اگر دیگری عادل نبود عده‌ای قیام بکنند او را سرجایش بنشانند.

بارها به عرض شما رسید که از عالم کاری ساخته نیست، از عاقل کاری ساخته نیست؛ عالم و عاقل سعی می‌کند گلیم خود را از آب در ببرد، این مشکلی را حل نمی‌کند. این «لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» [16] این مشکلات شخصی حل می‌شود؛ یعنی اگر کسی عاقل بود، عالم بود مؤمن بود مشکل خودش را حل می‌کند «گلیم خود به در می‌برد ز آب». بخواهد جامعه را نجات بدهد، باید «قائم بالعقل» باشد «قائم بالعلم» باشد، آن وقت آن آیاتی که دارد که «لَقَوْمٌ يَخْلُقُونَ» [17] «لَقَوْمٌ يَخْلُقُونَ» [18] مثل امام (رضوان الله علیه) مشکل را حل می‌کند. این «لَقَوْمٌ يَخْلُقُونَ»، این «لَقَوْمٌ يَخْلُقُونَ»، اینها که مثل قوم عاد و ثمود نیستند که نژادی باشند به نام قوم عاقل. یعنی «قائم بالعقل»، «قائم بالعلم». اگر کسی مثل امام شد، این جامعه را روشن می‌کند، مشکل جامعه را حل می‌کند و انقلاب ایجاد می‌کند و زمینه ظهور را فراهم می‌کند و صدها کار دیگر. اگر کسی «قائم بالعلم» نشد، «قائم بالعقل» نشد مشکل خودش را حل می‌کند اهل بهشت است؛ اما جامعه را نجات نمی‌دهد.

اینکه فرمود در سوره مبارکه «حدید» ما به انبیا کتاب دادیم میزان دادیم: «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» [19] یعنی جامعه اگر بخواهد متمدن و فرهنگی بشود، جامعه باید «قائم بالقسط» باشد، نه اهل قسط، نه اهل عدل. اگر عادل بود مشکل خودش را حل می‌کند و - إن شاء الله - بهشت می‌رود، ولی جامعه را بخواهد نجات بدهد، چاره نیست مگر اینکه «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ». البته در شدائد و سختی‌ها و پرونده‌های میلیاردي از «قائم بالقسط» هم کاری ساخته نیست. آن «قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ» [20] باید پا در میان بگذارد. پس آنکه در سوره «نحل» فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»، برای نماز جماعت و شهادت طلاق و امثال آن است که وظیفه هر کسی است که باید عادل باشد، چون عدل بر همه واجب است. این «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» در سوره «حدید» برای افرادی است که کارهای متوسط بخواهند انجام بدهند؛ اما «قَوَّام بِالْقِسْطِ» بودن برای اوحدی از انسان‌هاست. غرض آن است که این کلمه میزان سه بار در سوره مبارکه «الرحمن» که محور بحث است، تکرار شد. پرسش: در جلسات قبل فرمودید قرآن در بیان محاوره‌ای ظاهراً بر خلاف مطالب علمی بیان دارد؟ پاسخ: مخالف نیست، مختلف است؛ یعنی برای همه منجمین ثابت شد که زمین محور نیست زمین متحرک است و شمس محور است؛ اما وقتی می‌خواهند تقویم بنویسند جامعه را روشن کنند، می‌گویند آفتاب چه وقت طلوع کرده! آفتاب که طلوع و غروب ندارد. این زمین است که حرکت می‌کند. طرز حرف زدن مباین نیست، فرهنگ محاوره اقتضائاتی دارد که توده مردم بفهمند. شما هیچ منجمی ندیدید وقتی می‌خواهند تقویم بنویسد بگوید طلوع زمین فلان وقت است، غروب زمین فلان وقت است! این طلوع و غروب برای زمین است، این زمین حرکت می‌کند حرکت وضعی دارد طلوع دارد غروب دارد. این ما هستیم که طلوع و غروب داریم، نه شمس. پرسش: ...؟ پاسخ: با مردم، «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» [21] وقتی بخواهد با مردم حرف بزند، باید مردمی حرف بزند که مردم بفهمند. مسائل برهانی را هم در جای دیگر می‌گوید تا کسی خیال نکند که زمین مثلاً مسطح است، می‌فرماید ما مشارق داریم هر لحظه یک گوشه زمین

مشرق است یک گوشه دیگر مغرب؛ «زَبِ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ» این بیان علمی است که کرویت زمین را می‌رساند؛ اما «إِنِّي الْأَرْضُ كَيْفَ شِطْحَتْ» بیان محاوره‌ای است، مثل خود ما که این طور حرف می‌زنیم.

غرض این است که در کلمه میزان، فرمود ما ترازو گذاشتیم. خود ترازو را باید که شاهینش عدل، کفه وزن درست، کفه موزون درست. پس امر اوّل این است که ترازو باید ترازوی قسط و عدل باشد؛ یعنی شاهینش درست، کفه وزنش درست، کفه موزونش درست باشد؛ اما در موقع خرید و فروش و تجارت، بخواهید کالا را از کشاورز بخرید، «إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ» وقتی می‌خواهید در میدان از کشاورز بار را بگیرید، کامل تحویل می‌گیرید. بخواهید به میوه‌فروش و افراد کاسب و افراد عادی بفروشید: «إِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ». فرمود شما این سه تا کار را باید انجام بدهید: اوّل آن ترازوی شما باید ترازوی سالم سه ضلعی باشد؛ یعنی شاهینش درست، کفه وزنش درست، کفه موزونش درست. موقعی که می‌خواهید بخرید، کالا را از کشاورز بخرید، زیاد بگیرید، این طغیان است، گفتیم: «أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ». بخواهید به ارباب رجوع و خریدار و مشتری بفروشید، کم‌فروشی کنید، خسارت در موزون بدهید کالا را کم بکنید، این حرام است. پس «هاهنا اموز ثلاثة: الميزان، كفة الوزن، كفة الموزون»، این سه بار که تکرار شد ناظر به آن است. فرمود: «وَوَضَعَ الْمِيزَانَ»؛ یعنی خود ترازو، حالا که ترازو نصب کردید آن کالاهایی که از کشاورز می‌خواهید در میدان تحویل بگیرید، زیاد تحویل نگیرید: «أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ». «وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ»، چون وزن به احد معانی ثلاثه‌ای که درباره میزان است برمی‌گردد مطلب تازه‌ای ندارد، «وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ». «وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ»، آن وقتی که می‌خواهید به ارباب رجوع بفروشید، کم‌فروشی کنید، این حرام است. در سوره مبارکه «مطففين» ملاحظه بفرمایید، فرمود: «وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ»، «طَفٌّ»؛ یعنی کم، «تطفیف»؛ یعنی کم دادن. مطفّف چه کسانی هستند؟ مطفّف‌کسانی هستند که «الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ» این میدان‌دارها که از کشاورزان زحمتکش، باسکولی چیز می‌خرند، «يَسْتَوْفُونَ»؛ کاملاً می‌خرند، چیزی را کم نمی‌گذارند. اگر بنا شد ده تُن بخرند، یقیناً ده تُن می‌خرند، کمتر از ده تُن نمی‌خرند و مانند آن. «الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ»

موقع فروش، اینجا دو نحوه فروش دارند: یا به نماینده‌ها خودشان می‌فروشند که کلّی‌فروشی می‌کنند، یا به افراد جزئی و خریدار جزئی می‌فروشند، با ترازو می‌فروشند. اگر بخواهند به نمایندگانشان کلّی‌فروشی کنند، کم می‌دهند. به ارباب رجوع که با کیلو و دو کیلو و سه کیلو جنس می‌فروشند، کم می‌دهند. «وَأِذَا كَالُوهُمْ» برای نمایندگانشان «أَوْ وَزَنُوهُمْ» برای افراد جزئی، «يُخْسِرُونَ»؛ کم می‌دهند.

پس «هاهنا اموز ثلاثة»: یکی اینکه خود میزان باید این سه ضلعش تام باشد صحیح باشد؛ یکی اینکه کفه وزن باید عادلانه باشد؛ یکی اینکه کفه موزون باید عادلانه باشد. اینجا اگر میزانشان درست باشد، در موقع خریدن طغیان می‌کنند؛ یعنی کفه موزونشان سنگین است، بیش از آن مقداری که باید تحویل بگیرند تحویل می‌گیرند. در موقع دادن، آن سنگشان کم است، یا آن پیمان‌شان کوچک است، «وَأِذَا كَالُوهُمْ» که بخواهند به نمایندگانشان کلّی‌فروشند، پیمان‌های و کیلی‌فروشند. «أَوْ وَزَنُوهُمْ». به افراد جزئی بخواهند یک کیلو و دو کیلو بفروشند، در این حال کم می‌دهند. پس یک اقامه اصل ترازوست، یکی طغیان موزون است که محرم است، یکی خسران وزن است که محرم است. این سه بیان را در سوره مبارکه «الرحمن» به این وضع روشن کرده است؛ فرمود: «وَوَضَعَ الْمِيزَانَ». ترازو؛ «أَلَّا تَطْغَوْا» که طغیان کنید، بگیرید از کشاورز بیچاره، این حرام است. بخواهید به ارباب رجوع یا به نمایندگانتان بفروشید، کم‌فروشی کنید، این هم محرم است. جامعه وقتی روی پا ایستاده است که ترازویش این سه ضلع را عادلانه داشته باشد. این «وَأَقِيمُوا

الْوَزْنُ: یعنی اقامه کنید این ترازو را **«بِالْقِسْطِ»**. این قسط یعنی عدل. در برابر قسط است که قسط با «فتح»؛ یعنی جور و ظلم. **«وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا»**. [22] قاسط از قسط است؛ یعنی جور و ظلم و آنچه در سوره مبارکه «بقره» آیه 282 که تقریباً بخش پایانی سوره مبارکه «بقره» است، فرمود اگر شما با این وضع جامعه را اداره کنید: **«ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ: أَنْ أَقْسَطُ»** از قسط است نه از قسط و نه از قاسط. ما وقتی می‌گوییم اعلم است؛ یعنی از عالم اعلم است. اما آن جایی که گفته شد أقسط است، نه از قاسط أقسط است، چون قاسط یعنی ظالم. این أقسط از قاسط نیست، این در قسطورزی، در عدل مداری عدل است. این أقسط به قسط مرتبط است، فرمود: **«ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ»**.

بنابراین جامعه را میزان و ترازو اداره می‌کند. این اختصاصی به کیل و وزن و کشاورزی و دامداری و امثال آن نیست. اصل جامع کلی این است که چه در محدوده ملی و محلی؛ یعنی داخله حوزه اسلامی؛ چه در محدوده منطقه‌ای؛ یعنی داخله حوزه توحید، با اهل کتاب، با موحدان؛ چه در حوزه بین‌المللی با جامعه بشری، چه ملحد چه وثنی چه غیر وثنی، در هر سه بخش فرمود: **«لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ»** [23] این از «جَوَامِعُ الْكَلِمِ»، است این یک اصل کلی جامع است، یک موجه کلیه، یا از طرفی سالبه کلیه است. فرمود حق هیچ کسی را کم نیاور! حالا شما چه کار دارید که آن طرف کمونیست است یا غیر کمونیست است، جنس فروختید باید سالم بفروشید. این دین می‌شود دین جهانی. پول مردم را باید بدهی! اگر چیزی از کسی خریدی، باید به همان اندازه بدهی. حالا یک وقت کسی می‌خواهد تدریس کند، یک وقت می‌خواهد تألیف کند، یک وقت می‌خواهد سخنرانی کند، بی‌مطالعه بخواند حرف بزند این قرآن می‌گوید این کار حرام است. شما وقت مردم را برای چه داری می‌گیری؟ اینکه نگفت مسلمان! نگفت یهودی! نگفت خوراکي! نگفت کشاورزی یا دامداری! از شیء جامع‌تر داریم؟ نه! هیچ کلمه‌ای جامع‌تر از کلمه شیء نیست. این هم جمع بسته شد، از اشیا بالاتر که نداریم. فرمود هیچ چیز مردم را کم نگذارید. حالا اگر چه حوزه چه دانشگاه کسی، استادی رفته درس بگوید بی‌مطالعه، این آیه می‌گوید این کار حرام است. سخنرانی می‌خواهد بکند، تکرار می‌خواهد بکند، بی‌فایده حرف بزند، این آیه می‌گوید این کار حرام است. جلسه‌ای را می‌خواهد اداره کند، مطالعه قبلی نکرده، فرصت مردم را دارد تلف می‌کند، این آیه می‌گوید حرام است. **«لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ»**، چه مسلمان چه کافر، شما می‌خواهی حرف بزنی، همایشی هست یا سخنرانی هست، یکجا می‌خواهی درس بگویی، یکجا می‌خواهید مشورت بکنی، یکجا می‌خواهی اظهار نظر بکنی، هیأت امنای مسجدی هستی، از این جامع‌تر که فرمود: **«لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ»**. آن وقت زیر مجموعه آنها سوره مبارکه «الرحمن» است، زیر مجموعه این اصل کلی سوره مبارکه «مطففین» است خرید و فروش، کالاء تجارت، هر پیمانی با هر کسی بستنی، به اندازه کافی وفا بکن! **«لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ»**

-
- [1] زمر/سوره 39، آیه 62.
 - [2] سجده/سوره 32، آیه 7.
 - [3] طه/سوره 20، آیه 50.
 - [4] مؤمنون/سوره 23، آیه 14.
 - [5] قمر/سوره 54، آیه 49.
 - [6] عوالمی اللثالی، محمدین علی بن ابراهیم ابن ابی جمهور الاحسانی، ج 4، ص 103.

- [7] المحاسن، احمدین محمدین خالد البرقي، ج 1، ص 44.
- [8] یس/سوره 36، آیه 2.
- [9] بقره/سوره 2، آیه 43.
- [10] بینہ/سوره 98، آیه 5.
- [11] بقره/سوره 2، آیه 3.
- [12] احزاب/سوره 33، آیه 43.
- [13] طہ/سوره 20، آیه 14.
- [14] نحل/سوره 16، آیه 90.
- [15] حدید/سوره 57، آیه 25.
- [16] حشر/سوره 59، آیه 21.
- [17] الرعد/سوره 13، آیه 4.
- [18] بقره/سوره 2، آیه 230.
- [19] حدید/سوره 57، آیه 25.
- [20] نساء/سوره 4، آیه 135.
- [21] نساء/سوره 4، آیه 1.
- [22] جن/سوره 72، آیه 15.
- [23] اعراف/سوره 7، آیه 85.